KAYNAK: T. Yazıcı-A. N. Tokmak-M. Kanar, ***Eski İran Nesrinden Seçmeler***, **s. 4-5**

**حکایت از بهارستان جامی**

جولاهی در خانۀ دانشمندی ودیعتی نهاد، یک چند روز بر آمد به آن محتاج شد، پیش وی رفت. دید که بر در سرای خود بر مسند تدریس نشسته و جمعی از شاگردان پیش او صف بسته. گفت: ای استاد به آن ودیعت احتیاج دارم. گفت: ساعتی بنشین تا از درس فارغ شوم. جولاه بنشست. مدتی درس او دیر کشید و وی متعجل بود و عادت آ« دانشمند آ« بود که در وقت درس گفتن سر خود می جنبانید. جولاه را تصور آن شد که درس گفتن همان سر جنبانیدنست. گفت: « ای استاد، بر خیز و مرا تا آمدن، نایب خود گردان، تا من به جای تو سر می جنبانم، ودیعت مرا بیرون آور که من تعجیل دارم ...»